به مناسبت انتشار دوباره «سفر به انتهای شب» سلین با ترجمه فرهاد غبرایی

سلین و ضد ادبیات

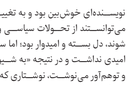

پیام حیدرقزوینی

در طول تاریخ رمان کم نبوده‌اند آثاری که پس از انتشار، نخستین خوانندگان‌شان را آزرده‌اند و واکنش‌های متضادی برانگیخته‌اند. حتـی می‌تـوان گفت برخی نویسندگان عامه‌اند چنین کرده‌اند و رابطه همیشـگی خواننـده با اثر را مخـدوش کرده‌اند. «سـفر به انتهای شـب» لویی فردیان سـلین را می‌توان یکی از این آثار دانسـت؛ هرچند امـروز لندبرون از شاهکارتر او حای آزردگی را گرفته است. سلین در این رمان سرخوردگی و ناامیدی موجود در جوامع اقتصادی امـان معاصر را با صراحتی بی‌قید روایت کرده؛ اما آنچه باعث می‌شـود احسـاسات منفـی نهفته در این رمان بـرای خوانندگـانش تجربه‌ای لذت‌بخش باشد، هنر نویسندگی سلین است.

«سـفر به انتهای شـب» در سـال ۱۹۳۲ منتشر شد. در این زمان سـلین سـی‌وهشـت سـال داشـت و با نام واقعی‌اش، دتوش، در درمانگاهی در شـمال پاریس به طبابت مشـغول بود. سلین این رمان را شـبها و پس از فراغت از کار پزشـکی نوشـته و چهار سال طول کشـید تا بتواند رمان تمام شود. انتشار این رمان که با سروصدای زیـادی همـراه بـود، مقطع تـازه‌ای در زندگی سـلین شـکوه؛ چراکه پس از آن دیگر داستان‌های بازگشـت به دوره ناشـناختگی رمان دتوش وجود نداشت. از این نقطه به بعد سـلین زندگی دوگانه‌ای داشت که در یک سوی آن پزشکی معمولی بود و در سوی دیگر نویسنده‌ای موفق که البته به خاطر سـبک و زبان رمان‌هایش بسـیاری او را رمان‌نویسـی غربی می‌دانسـتند؛ اما جان آسترلر در کتاب «سـفر به انتهای شـب سـلین» که چند سال پیش با ترجمه رضا علیزاده منتشـر شـد، بیش از هر چیز در پی نشان‌دادن این است که سلین نه نویسنده‌ای غربی، بلکه نویسنده‌ای است که با دقت و خودآگاهی بسیار بالا آثارش را نوشـته و «به طـرزی کامل و تابناک» چهره‌ای ادبی اسـت. آسترلر می‌گوید سـفر به انتهای شـب» کتابی نبود که کاملا بی‌سابقه باشـد؛ چراکه شـاید اصلا چنین کتابی وجود نداشـته باشد؛ با این حال رمان سلین در دم و بـه صورت بنیـادی چیزی را تغییـر داد. رمان سـلین تمرکزی مجـدد بر گرایش‌های نوشـتاری مدرن بود که پیش‌تـر مخاطبانی و پراکنده انجـام گرفته بود؛ «بنابراین مجموعه‌ای از ویژگی‌های فرانسـه را از موضوعات و محیط‌های اسـاسـا بورژوایی مقبول به سـمت اموری شـریانه‌تر و برنده‌ارائه‌تر منحرف کرد. به‌این‌ترتیب سفر به انتهای شـب ممکن اسـت فقط مثل نوعی بازگشـت به دل‌مشـغولی‌های ناتورالیسـم اواخر قرن نوزدهم به نظر برسـد، بازگشـت به زنجیره‌های موپاسان یا اصول ژولا. اما سلین ناتورالیسـم را سبکی دارا و اصلی تلقی می‌کرد، درحالی‌که نیت‌های‌ترین سلین، دلرد درگوسـش بود. ژولا در نهایت خزینه‌ای از اطلاعات و اسناد بود؛ سلین با جرح زبانی ادبیات رابطه با قراردادهای ادبیات عیادی آداب.»

سلین شش ماه پس از انتشار «سفر به انتهای شب» به اصیل ژولا ادای احترام می‌کند؛ اما استارک می‌گوید که او هیچ ارتباطی به ژولا نداشـت؛ چراکه سلین «وحشت خود از او از دنیای مدرن با دیوانگی‌اش، سـادیسـمش و غریزه مرگ و تباهی‌اش» بیـان کرده بود. ژولا در نهایت بارادموِ صدای سلین نیست؛ چراکه این دو یکی نیستند؛ اگرچه هرچه می‌گذرد به هم نزدیک‌تر می‌شـوند: «طرز فکـر و رفتار بارادموِ اصلا و ابدا شـباهتی به طرز فکر و رفتار دکتر دتوش بالادب ندارد. درسـت اسـت که سلین با گذشـت سال‌ها بیشـتر و بیشـتر نقش مستقیم راوی کتاب‌هایش را بذیرا شـد؛ بنابراین با گذشت زمان کم‌کم وجهی برای تمایز قائل‌شدن میان پرسوناهای اجتماعی و پرسوناهای ادبـی او باقی نماند؛ سـلین بـا تمرین و مداومت زندانی شـخصیتی شد که نخسـت به منظور جلوه ادبی خلق شـده بود، او به یـک بارادموِ واقعی تبدیل شد؛ اما در سفر به انتهای شب راوی و رمان‌نویس هنوز یکی نیسـتند؛ سـلین بیش از هر چیز نیمی از ادبیات داسـتانی عرفی و سنتی نوشته اسـت و در این داستان رسـم و رسـوم زائم را که او تازه در اثـر شروع به نوشتن کرده بود، رعایت کرده اسـت».

جان اسـترلر «سـفر بـه انتهـای شـب» را رمانی اتوبیوگرافیکال می‌داند؛ چراکه راوی و قهرمان «داسـتان، بارادموِ، مشـغول تعریف‌کردن زندگی‌اش اسـت؛ اما با جدالگردن بارادموِ از سـلین می‌گوید که این اتوبیوگرافی سـلین نیسـت. بارادموِ اتفاقاتی را پشت سر گذاشته که سـلین هم آنها را تجربه کرده بود؛ مثل حضور در جنگ جهانی اول و زخمی‌شـدن. سـفر به آمریـکا و افریقا و حضور در نواحی فقیرنشـین پاریس. در «سفر به انتهای شـب» مثل هر رمـان دیگری عناصـری از زندگی خود نویسـنده به رمان راه یافته‌اند؛ اما در تمام موارد انحراف از تجربه‌های واقعی هم دیده می‌شـود. استارک، «سفر به انتهای شـب» را رمانی با فرم بیکارسـت می‌داند که در ماجراهـای آن بارادموِ در میان رمان و مکان دسـت به سـفر کـرده‌ای می‌زند. او نیز می‌گوید که این سفرها سفرهای سـلین را در بـرزمینه دارد، به این معنا که او همه به این مکان‌ها رفته و برخی از این تجربیات را که با تجربیات بارادموِ تطابق دارد، پشـت سـر گذاشته است. سـلین قهرمان رمانش را به سـفر می‌فرستد تا واقعیت زنده و زشت و جامعه انسانی را به تصویر بکشد. بارادموِ معتقد اسـت که قاعده زندگی در «بکش یا کشـته شو» خلاصه شده است».

استارک درباره مضمون سـفر در رمان، به این نکته اشـاره کرده که سـفر مضمون نظم‌دهنده بسـیاری از رمان‌های نوشـته‌شده در طول تاریخ ادبیات است: «سفر به‌مثابه رسمان روایی از قدمت اودیسه برخوردار اسـت». سـفر اسـتعاره‌ای برای جابه‌جایی است که از چند داستان، قابل تفکیک نیست. آن‌طور که استارک در «سفر به انتهای شـب» صدای بارادموِ، راوی و قهرمان درشـتی‌که و خودبسند رمان است؛ اما استارک تأکید دارد که صدای بارادموِ صدای سلین نیست؛ چراکه این دو یکی نیستند؛ اگرچه هرچه می‌گذرد به هم نزدیک‌تر می‌شـوند: «طرز فکـر و رفتار بارادموِ اصلا و ابدا شـباهتی به طرز فکر و رفتار دکتر دتوش بالادب ندارد. درسـت اسـت که سلین با گذشـت سال‌ها بیشـتر و بیشـتر نقش مستقیم راوی کتاب‌هایش را پذیرا شـد؛ بنابراین با گذشت زمان کم‌کم وجهی برای تمایز قائل‌شدن میان پرسوناهای اجتماعی و پرسوناهای ادبـی او باقی نماند؛ سـلین بـا تمرین و مداومت زندانی شـخصیتی شد که نخسـت به منظور جلوه ادبی خلق شـده بود، او به یـک بارادموِ واقعی تبدیل شد؛ اما در سفر به انتهای شب راوی و رمان‌نویس هنوز یکی نیسـتند؛ سـلین بیش از هر چیز نیمی از ادبیات داسـتانی عرفی و سنتی نوشته اسـت و در این داستان رسـم و رسـوم زائم را که او تازه در اثـر شروع به نوشتن کرده بود، رعایت کرده است».

این داستان، بخشی از تحـولات سیاسـی و اجتماعی حاصل شـوند. دل بسـته و امیدوار بود؛ اما سـلین مطلقا چنین امیدی نداشـت و در نتیجه «به شـیوه‌ای فاجعه‌گونه‌ایه و نوهم‌آور می‌نوشـت، نوشـتاری که بسـیار متفاوت از سـبک ناتورالیسم بود و بیشتر مناسب تباهی علاج‌ناپذیر زندگی‌هایی که در دور و اطراف خود می‌دید».

سـلین فقط ناتورالیسم را اهلی و رام نگفتی نمی‌کرد؛ بلکه با ناتورالیسم هم‌ارای نداشـت و نمی‌خواسـت در رمـان روایتـی واقع‌گرایانه از جامعه‌اش به دسـت دهد. حتی برعکس او می‌خواسـت آثارش «زنده‌تنها به نظر نرسـد؛ بلکه محسول تندیشـده تصور مضطرب نویسنده اثر باشد. این دنیای معمولی ما نیست که سلین می‌خواست بازنمایی کند؛ بلکه دنیای غیرمعمول اوست و وجه تمایز دتوش دکتر و سلین نویسنده در اینجاسـت».

تصویری که سـلین در رمانش به دسـت داده بود و نیز شـیوه‌ای که در اثرش به کار بسـته بود، در آغاز می‌توانسـت آزردگی خوانندگان اولیه را به همراه آورد. استارک به سـه موردی اشاره کرده که خوانندگان اولیه را آزرده بود. نخست «دیدبینی پأس‌آور و ظاهرا کیرنیاپذیر» شـخصیت اصلی رمـان، سـپس دردمایـه رمان که در سـنجش با اسـتانداردهای معمول رمانـه زنده و مشـمئزکننده می‌آمد و در آخر فرانسـه سـطح پـست و محاوره‌ای که اثر به آن نگاشـته شـده بود. او می‌گوید «سـفر به انتهای شـب» به کوه‌های عامه‌ناف نافرهیخته بود که نوعی لحن شـوخ‌طبعانه تلخ و آشـوب اخلاقی شـخصیت اصلی رمـان، سـپس دردمایه رمان که در سـنجش با اسـتانداردهای معمول رمانـه زنده و مشـمئزکننده می‌آمد و در آخر فرانسـه سـطح پست و محاوره‌ای که اثر به آن نگاشـته شـده بود. او می‌گوید «سـفر به انتهای شـب» به کوه‌های عامه‌ناف نافرهیخته بود که نوعی لحن شـوخ‌طبعانه تلخ و آشـوب اخلاقی شـخصیت اصلی رمـان، سـپس دردمایـه رمان که در سـنجش با اسـتانداردهای معمول رمانـه زنده و مشـمئزکننده می‌آمد و در آخر فرانسـه سـطح پست و محاوره‌ای که اثر به آن نگاشـته شـده بود. او می‌گوید «سـفر به انتهای شـب» به کوه‌های عامه‌ناف نافرهیخته بود که نوعی لحن شـوخ‌طبعانه تلخ و آشـوب اخلاقی شـخصیت اصلی رمـان، سـپس دردمایـه رمان که در سـنجش با اسـتانداردهای معمول رمانـه زنده و مشـمئزکننده می‌آمد و در آخر فرانسـه سـطح پست و محاوره‌ای که اثر به آن نگاشـته شـده بود. او می‌گوید «سـفر به انتهای شـب» به کوه‌های عامه‌ناف نافرهیخته بود که نوعی لحن شـوخ‌طبعانه تلخ و آشـوب اخلاقی

در بخشی از رمان می‌خوانیم: «بستر جداحه اصلی را می‌توانسـت از دور ببیند. آتجا کـه ابری از غبار یا عبور ماشـین‌ها به هوا برخاسـته بـود. همچنان که جاده را پشـت سـر می‌گذاشـت، عاقبت کار سنات کوچکش که آن را به بنای خیلی خود روسـیانته می‌نامید او را در فکر و خیال فرو برد. نمی‌توانسـت بـر خود همـواری کند که سـرانجام میان تـودهای از ماشین‌های اسـقاط خواهد پوسید. گاهی به این فکر افتـاده بود که تکه‌زمینی بخرد و وصیت کند که پس از مرگش به یکی از اهالی آبادی برسـد، مشـروط بر آنکه کوشـه‌ای از آن زمین برای نگهداری ماشـین او محفـوظ بماند. اما به هیچ‌کس اعتماد نداشـت که حرف دل خود را بـا او در میان بگذارد، و در هر حال مرگی آرام بـر اثر زندگـی‌ای بـرای آن اجتناب‌ناپذیر بود و شـاید اگر زیر دسـت اوراقچی می‌رفت عاقبت اقدامات ادعایی و موهوم خانوادگـی دایی‌جان را به چیزی نمی‌کرد و ضمنا هیچ تغییر خوشـی به نابلئون نیارد. اثر دوران، به علت سـفیله صـدالـه دخالت‌های امپریالیسـم بریتانیا در ایران، اعتقاد عمومی بر این اسـت که هر اتفاقی در مملکت می‌افتد، زیـر دسـت انگلیسی‌هاست. دوستی با انگلیسـی‌ها موجب ترقی و دشمنی با آنان باعث عقب‌افتادگی است. دایی‌جان خیال‌باف که به عارضه خودبزرگ‌بینی مبتلاسـت، عقب‌افتادگی شغلی خود را به خصومت انگلیسی‌ها نسبت می‌دهد و از آن‌قدر درباره این خصوصیت خیال‌پردازی کرده و زودخوردهای با دزدان و راهزنان، در دوران خدمت زاندارمری با بعضی از همکاران به امپریالیسم انگلیس معرفی کرده که خودش هم باورش شـده که مورد غضب انگلیسی‌هاست. در همان ابامی که اوی عاشق دختردایی خود شده، از قضا به یک مبهمانی خانوادگی وقتی دایی‌جان یکی از جنگ‌های خیالی‌اش با انگلیسی‌ها را حکایت می‌کند، ناگهان صدای مشـکوکی شـنیده می‌شود که دایی‌جان از آن را تاخیه شـورخواهرش به قصد تخـریب دوباره کلیه اثاثیه‌اش که هر اتفاقی در مملکت می‌افتد، زیر دسـت انگلیسی‌هاست. دوستی با انگلیسـی‌ها موجب ترقی و دشمنی با آنان

ماه بعد، در یـک صبح بهاری، مامـوران نمی‌دانم کـدام نهاد آن زمان، بـا کامیون به خانه‌فروشـی و انبار کتاب دایی‌جان و کتاب‌فروشـی‌های شهر مراجعه و کلیه نسخه‌های آجاپ درآمده موجود را با خود بردند. عقاید بر این به انبار انتشارات جدیدالتاسـیس که بسـت هزار جلـد به قطع جیبی مصور دایی‌جـان را چاپ و اماده توزیع کرده بود. مراجعه کردند و تمام نسخه‌ها را بردند. چاپچی‌های قاچاق‌فروش، مقدمین این وارده جدید به بازار زیرمیزفروشی را فراهم داشـتند و بلافاصله چاپ قلب دایی‌جان و توزیع برفاده زیرمیزی به دو برابر قیمت را شـروع کردند. تجارتی که از سـی‌وپنج سـال پیش تاکنون در سراسر مملکت بی‌دغدغه ادامه دارد. البته در بوترین کتاب‌فروشـی‌ها نیسـت. ولی سـابقه دنداره که مشتری این کتاب از کتاب‌فروشـی دسـت خالی برگشته باشـد. صادرات دایی‌جان نابلئون هم به مشارکت و همکاری مصیبانه بـعضی کتاب‌فروشی‌های ایرانی خارج از کشور، به خصوص مستقر در ایالات متحده آمریکا، همچنان رونق دارد. چون از نظر تجاری خیلی سـودمند اسـت. هزینه اجرایی صفر- روی جلدسـازی صفر- مالیات صفر- حق‌التألیف نویسنده صفر- می‌ماند هزینه ناچیز افسـت روی کاغذ ارزان دولتی و حمل که جمعاً نباید از معادل صد دوسه ملا تجاوز کند به چند ده ملا. برای کتاب‌فروش که می‌داند قاچاق و در واقع مال مسروقه اسـت، تنها هزینه، با گذاشتن روی اخلاق است که لابد کران تمام نمی‌شود.

این از سرنوشـت دایی‌جان در داخل کشـور. اما بلاخره هر طور بود، خـودش را از لای پرس مفاوسـاز و... نجات داد و با داغ دل، از وطن مألوف راهی غربت شـد. اولین تبعیدگاه ناخواسته‌اش اتحاد جماهیر شوروی سـوسیالیستی، مدافع زحمتکشـان و رنجبران جهان بود که با آغوش باز مقدمش را گرامی داشتند. دایی‌جان نابلئون، درسـت ۱۷۰ سال بعد از نابلئون اول، شهر سکوه را تسخیر کرد. ولی برخلاف آن دفعه، کسی شهر را آتش نزد. مهمان جدید را عزت گذاشتند و خودش بنهائش کردند که هیچ‌کس از حضورش نرنجید و آزرده نشد.

از قضا، خانمی ایرانی از دوسـتان سـه چند زبان می‌داند و در دفتر اروپایی سـازمان ملل در ژنو کار می‌کرد. نصیبش سـفری به آمریکا، در دهه ۹۰ میلادی، در کتابخانه دانشـگاه ییل چشـمش به کتاب روسی با عنوان «دیدوشـکا نابلئون» افتاد. وقتی باز کرد و دید که دایی‌جان نابلئون صفحات به زبان روسـی است، مشخصات کتاب را برای من فرستاد. بعد از چند سال تحقیق، معلوم شـد ناشـر Khoudojestvennaya Literatura، یکی از دو ناشر بزرگ روسیه، برجامانده از دوران شوروی است.

من به آدرس ناشر در مسـکو نامه نوشتم و خواهش کردم که یک نسخه از کتاب را برای آرشیو شـخصی من بفرسـتند. جواب محترمانه محبت‌آمیزی به امضای رئیس بخش ادبی مؤسـسه انتشارات رسید. نوشته بودند ما این کتاب را در سال ۱۹۹۰ منتشر کرده‌ایم و بعد از چند سال دیگر حتی یک نسـخه از آن باقی نمانده که به شـما قدیم کنیم و از این بابت شرمنده‌ایم. ولی چون در آسـتانه سال نو هستیم فرارسـیدن همه را شـما تبریک می‌گویم و سـالی سـرشار از موفقیـت و شـادی برای شـما آرزو می‌کنیم. گفتم چی بد می‌گفتند روس‌ها دیگر از ذهنم رفت بی‌احسـاس! ببینید خانم‌ها! یا چه مهر و محبتی میان سال نو را تبریک گفته‌اند و چطور با شرمندگی عذر تقصیر می‌خواهند. از آشنایانی که برای کردش به روسـیه می‌رفتند خواسـتم که از کتاب‌فروشـی‌ها کتاب «دیدوشـکا نابلئون» را اگر دیدند برای من بخرند. بعد از مدتی، دو سـافر تـو نسـخه کتاب «دیدوشـکا نابلئون» برایم آوردند. یکی چاپ ۱۹۸۱، با تیراژ هفتاد و پنج هزار نسخه و آن یکی چاپ ۱۹۹۰، با تیراژ صدهزار نسخه و قیمت روی جلد چیزی معادل سـیزده دلار بود و معلوم شـد چاپ جدیدتر است. چون ردیف چاپ را ذکر نکرده بودند، باید از سال‌های دیگر نوشـتم. ولی به این نامه و نامه‌های بعدی حیوانی نداده و به‌کلی لاموئی گرفتند. طوری که قصد انتقام‌جویی از شوهرخواهر خود، به وسیله روحانی محل شایع می‌کند که داروهای دوخاته دکتر با کلیه ساخته می‌شود که از نظر مذهبی مصرفش حرام است. در نتیجه داروخانه ورشکسته می‌شود.

دکتر برای انتقام، شـیوه دیگـری اختیار می‌کند. بـا سـتایش قهرمانی‌های خیالی دایی‌جـان در مبـارزه با انگلیسی، عقدت روحی پیرمرد را تشـدید می‌کنـد و در این کار، یک همدسـت بیگانه دارد که نوکر خیال‌پرداز دایی‌جان است. این مرد دهاتی از بس حکایت جنگ‌های خیالی دایی‌جان را شـنیده، به‌مرور خـود را در متن آنها و تحت فرماندهـی ارباب تصور می‌کند. دایی‌جان هم وجود او را به‌عنوان شـاهد فتوحاتش قلمداد می‌کند. از قضا، در اکوسـت ۱۹۲۱، ارتش انگلیس ایران را اشـغال می‌کند. قصد انتقام‌جویی از شوهرخواهر خود، به وسیله روحانی محل شایع می‌کند که داروهای دوخاته دکتر با کلیه ساخته می‌شود که از نظر مذهبی مصرفش حرام است. در نتیجه داروخانه ورشکسته می‌شود.

دکتر برای انتقام، شـیوه دیگـری اختیار می‌کند. بـا سـتایش قهرمانی‌های خیالی دایی‌جـان در مبـارزه با انگلیسی، عقدت روحی پیرمرد را تشـدید می‌کنـد و در این کار، یک همدسـت بیگانه دارد که نوکر خیال‌پرداز دایی‌جان است. این مرد دهاتی از بس حکایت جنگ‌های خیالی دایی‌جان را شـنیده، به‌مرور خـود را در متن آنها و تحت فرماندهـی ارباب تصور می‌کند. دایی‌جان هم وجود او را به‌عنوان شـاهد فتوحاتش قلمداد می‌کند. از قضا، در اکوسـت ۱۹۲۱، ارتش انگلیس ایران را اشـغال می‌کند.

این دایی‌جان، یعنـی «دایی‌جان نابلئـون»، از جهات مختلف، خیلی بیشـتر از سـایر دایی‌جان‌ها، برایم منشـا اثر و مایه شـادی بوده است. از دسـت‌کم چهل سال پیش، دائما با من در همنشین بوده و در زندگی‌ام نقشی داشته است. در این مدت از شهرت و محبوبیتی عمومی، از طبقه تحصیل‌کرده گنابخوان گرفته تا عامه مردم، نزن و مرد و پیر و جوان، برخوردار شده و به عنوان خویش نزبش را داده‌ام. با رغم و غصه‌های خانگی همسـایری را با خنده و شـادی سـبک کرده که دعای خیرش را به من کرده‌اند. در زمان معارجه میان جای ممتازی کسب کرده. تجارتی که از سـی‌وپنج سال پیش تاکنون در سراسر مملکت بی‌دغدغه ادامه دارد. البته در بوترین کتاب‌فروشـی‌ها نیسـت. ولی سـابقه دنداره که مشتری این کتاب از کتاب‌فروشـی دسـت خالی برگشته باشـد. صادرات دایی‌جان نابلئون هم به مشارکت و همکاری مصیبانه بـعضی کتاب‌فروشی‌های ایرانی خارج از کشور، به خصوص مستقر در ایالات متحده آمریکا، همچنان رونق دارد. چون از نظر تجاری خیلی سـودمند اسـت. هزینه اجرایی صفر- روی جلدسـازی صفر- مالیات صفر- حق‌التألیف نویسنده صفر- می‌ماند هزینه ناچیز افسـت روی کاغذ ارزان دولتی و حمل که جمعاً نباید از معادل صد دوسه ملا تجاوز کند به چند ده ملا. برای کتاب‌فروش که می‌داند قاچاق و در واقع مال مسروقه اسـت، تنها هزینه، با گذاشتن روی اخلاق است که لابد کران تمام نمی‌شود.

این از سرنوشـت دایی‌جان در داخل کشـور. اما بلاخره هر طور بود، خـودش را از لای پرس مفاوسـاز و... نجات داد و با داغ دل، از وطن مألوف راهی غربت شـد. اولین تبعیدگاه ناخواسته‌اش اتحاد جماهیر شوروی سـوسیالیستی، مدافع زحمتکشـان و رنجبران جهان بود که با آغوش باز مقدمش را گرامی داشتند. دایی‌جان نابلئون، درسـت ۱۷۰ سال بعد از نابلئون اول، شهر سکوه را تسخیر کرد. ولی برخلاف آن دفعه، کسی شهر را آتش نزد. ممنون مهمان جدید را عزت گذاشتند و خودش بنهائش کردند که هیچ‌کس از حضورش نرنجید و آزرده نشد.

از قضا، خانمی ایرانی از دوسـتان سـه چند زبان می‌داند و در دفتر اروپایی سـازمان ملل در ژنو کار می‌کرد. نصیبش سـفری به آمریکا، در دهه ۹۰ میلادی، در کتابخانه دانشـگاه ییل چشـمش به کتاب روسی با عنوان «دیدوشـکا نابلئون» افتاد. وقتی باز کرد و دید که دایی‌جان نابلئون صفحات به زبان روسـی است، مشخصات کتاب را برای من فرستاد. بعد از چند سال تحقیق، معلوم شـد ناشـر Khoudojestvennaya Literatura، یکی از دو ناشر بزرگ روسیه، برجامانده از دوران شوروی است.

من به آدرس ناشر در مسـکو نامه نوشتم و خواهش کردم که یک نسخه از کتاب را برای آرشیو شـخصی من بفرسـتند. جواب محترمانه محبت‌آمیزی به امضای رئیس بخش ادبی مؤسـسه انتشارات رسید. نوشته بودند ما این کتاب را در سال ۱۹۹۰ منتشر کرده‌ایم و بعد از چند سال دیگر حتی یک نسـخه از آن باقی نمانده که به شـما قدیم کنیم و از این بابت شرمنده‌ایم. ولی چون در آسـتانه سال نو هستیم فرارسـیدن همه را شـما تبریک می‌گویم و سـالی سـرشار از موفقیـت و شـادی برای شـما آرزو می‌کنیم. گفتم چی بد می‌گفتند روس‌ها دیگر از ذهنم رفت بی‌احسـاس! ببینید خانم‌ها! یا چه مهر و محبتی میان سال نو را تبریک گفته‌اند و چطور با شرمندگی عذر تقصیر می‌خواهند. از آشنایانی که برای کردش به روسـیه می‌رفتند خواسـتم که از کتاب‌فروشـی‌ها کتاب «دیدوشـکا نابلئون» را اگر دیدند برای من بخرند. بعد از مدتی، دو سـافر تـو نسـخه کتاب «دیدوشـکا نابلئون» برایم آوردند. یکی چاپ ۱۹۸۱، با تیراژ هفتاد و پنج هزار نسخه و آن یکی چاپ ۱۹۹۰، با تیراژ صدهزار نسخه و قیمت روی جلد چیزی معادل سـیزده دلار بود و معلوم شـد چاپ جدیدتر است. چون ردیف چاپ را ذکر نکرده بودند، باید از سال‌های دیگر نوشـتم. ولی به این نامه و نامه‌های بعدی حیوانی نداده و به‌کلی لاموئی گرفتند. طوری که

خلاصه «دایی‌جان نابلئون»

دایی‌جان که خیالات خـود درباره ضربه‌زدن به امپریالیسـم انگلیس را- به‌خصوص با تلقین مداوم شـوهرخواهرش- باور کرده، از خیال انتقام‌جویی انگلیسـی‌ها به وحشت می‌افتد. تکرهم به همـسـوظن خیانت و جاسوسی برای انگلیسی‌ها می‌برد، تا عاقبت، وقتی به نوکر وفادار خود ظن جاسـوسی برای انگلیسـی‌ها می‌برد و قصد کشـتن او را می‌کند، بستگان متوجه می‌شوند که در انتظار سرنوشتی مشابه سرنوشت نابلئون بنابرت هستند؛ بنابراین به فکـر چاره‌جویی جدی می‌افتند. یک درجه‌دار هندی ارتش اشـغالی انگلیس را با رشـوه رامی می‌کند که به عنوان نماینده فرماندهی نیروهای انگلیسی با دایی‌جان به مذاکره بنشـیند و خیال او را آرام کند؛ اما یک اتفاق غیرمنتظره این میزانس را برهم می‌زند و دایی‌جان را در ماه نازدای از طرف انگلیسی‌ها تصور می‌کند. در نهایت بسـتگان یک نفر را به شکل یک سرباز انگلیسـی برای بازداشت او وارد صحنه می‌کنند. دایی‌جان شمشـیر خود را به او تسـلیم می‌کند و عاقبت به آرامش می‌رسد و کمی بعد به عارضه قلبی می‌میرد. راوی، داسـتان را با ناکامی خود در عشـق و ازدواج معشوق با دیگری، به پایان می‌برد.

روایت ایرج پزشک‌زاد از دایی‌جان که «مایه خیر و خوبی بوده است»

سرگذشت دایی‌جان ناپلئون

شـرق: ایرج پزشک‌زاد، خالق رمان خاطره‌ساز «دایی‌جان نابلئون» بیست‌ودوم دی‌ماه در ۹۴ سـالگی در لس‌آنجلس آمریکا درگذشت. پزشک‌زاد، نویسنده و طنزپرداز معاصر پیش از همه با رمان «دایی‌جان نابلئون» بر سر زبان‌ها افتاد. او از معدود نویسندگانی بود که در میان روشنفکران و مردم همزمان مخاطب بسیار داشت و البته در این فراگیری بی‌تردید سـریال سـاخته ناصر تقوایی، فیلم‌ساز صاحب‌سـبک برگرفته از این رمان نیز بی‌تأثیر نبوده اسـت. ایرج پزشک‌زاد متولد سـال ۱۳۰۶ در تهران، از اوایل دهه ۱۳۳۰ با نوشـتن داسـتان‌های کوتاه و ترجمه آثاری از مولیر و ولتر و رمان‌های تاریخی به نویسـندگی روی آورد. در این دوره او در مجلات آن روزگار داسـتان کوتاه چاپ می‌کرد و ستون‌های طنز می‌نوشت و از جمله طنزهای او ستون «آسمون‌ریسمون» نام داشت که در مجله فردوسی چاپ می‌شد. پدر پزشک‌زاد، پزشک بود و مادرش دختر مرقوم‌الملک فکری ارشاد، روزنامه‌نگار دوره مشروطه و صاحب روزنامه‌های صبح صادق و ارشاد بود. پزشک‌زاد دخترش را خود می‌نویسد: «از پدری پزشک و مادری معلم به دنیا آمدم. تحصیلات ابتدایی و متوسـطه در تهران و تحصیلات عالیه را در فرانسه در رشته حقوق گذراندم. بعد از فارغ‌التحصیلی به استخدام وزارت امور خارجه درآمدم و به‌عنوان دیپلمات تا انقلاب در اونجا کار کردم. بعد از انقلاب از کار اخراج شـدم به‌طوری که حتی حقوق بازنشسـتگی هم شـامل حالم نشد. بعد از اون به فرانسه برگشتم و به کار روزنامه‌نگاری و قلمزنی و نوشـتن اراجیف مشغول شـدم». او داشتن آموخته حقوق از فرانسه است و چند سـالی هم در ایران به شغل قضاوت در دادگستری اشتغال داشـته و بعد به خدمت وزارت خارجه درآمده و سال‌ها در آنجا مشـغول به کار بوده است تا اینکه اوایل انقلاب مهاجرت کرد و او اخر عمر را در رؤیای وطن درغربت گذراند. کتاب‌های ناب و افسـنی‌ها با تیراژ بالا به فروش می‌رسید. اما خوشبختانه پس از سال‌ها نشر فرهنگ معاصر چند کتاب از ایرج پزشک‌زاد را در شکل و شمایلی درخور به چاپ رسانده اسـت: رمان «دایی جان نابلئون» در دو قطع و طرح جلد و «ماشا، الله‌خان در بارگاه هارون‌الرشید» و «دیزه» با ترجمه پزشک‌زاد. درباره شاهکار «دایی‌جان نابلئون» و این سـال‌ها بسیار نوشته‌اند: این رمان فارغ از توانایی نویسنده‌اش در خلق زبان و شخصیت‌ها، توانسته به عمق جامعه نفوذ کند و مخاطبانی در گروه‌های مختلف از مردم پیدا کند تا حدی که برخی از دیالوگ‌های این رمان از پس سـالیان همچنان بر سر زبان‌هاست. رمانی که میخائیل گورباتشف، نویسنده روس، در مقدمه‌ای بر ترجمه روسی‌اش آن را به آثار گوگول، نویسنده بزرگ روس شبیه دانست و نوشت: «تسـلسل موقعیت‌های مضحک و دیالوگ‌های خنده‌آور، که نویسنده به‌وفور از آنها بهره برده است. خواننده را به یاد گوگول و «خنده در میان اشک‌های نامرئی» او می‌اندازد. و این، نه تنها به‌خاطر آن است که ملا جنجال منازعه خانوادگی بر سر یک «صدای مشکوک»، شباهتی به خصوصت جاودانه میان ایوان ایوانویچ و ایوان نیکیفوروویچ دارد، بلکه در این رمان عوامل بسـیار دیگری یادآور این جمله پایان داسـتان گوگول است که: آقایان، زندگی در این دنیا چه ملال‌انگیز است». پروفسور دیک دیویس، ایران‌شناس مطرح نیز در مقدمه ترجمه انگلیسی «دایی‌جان نابلئون» آن را رمانی «کمیک و منتکراه» خواند که مورد از شخصیت‌های به‌یادماندنی در کشـاکش زندوخوردهای مضحک است که ممکن اسـت خواننده غربی را، که عادت کرده با شـنیدن نام ایران به یاد صحنه‌های جدی بیفتد، دچار شگفتی کند. سرانجام قلب ایرج پزشک‌زاد، خالق خاطره‌هایی که رمان تاریخ‌سازش «دایی‌جان نابلئون» ساخته است، از ایشان بازایستاد. درحالی‌که در او اخر عمر رؤیای بازگشت به وطن را در سـر داشـت. آنچه در ادامه می‌آید بخشی از یادداشت به نقل از خود پزشک‌زاد و شرح خلاصه سرگذشت دایی‌جان» است که او برای چاپ تازه کتابش در پاییز ۱۳۹۳، در پاریس نوشت و داوود موسایی، مدیر انتشارات فرهنگ معاصر، نامه رسمی آثار زنده‌نام ایرج پزشک‌زاد، آن را در اختیار روزنامه «شرق» گذاشت، شکرگزاری که در سوگ این خالق جان کلام را درباره خط مشی پزشک‌زاد نوشت: «عالی‌جناب پزشک‌زاد عزیز! در سوگ شما که تلخ‌ترین ما در شیرینی کلامتان شرینی می‌شد تا بی‌مرثیه‌خوانی علاج درد کند، شرم داریم که به ماتم بنشـینیم؛ که این طریق شما نبود و ما از شما آموختیم که زندگی را سـتایش کنیم. رنج‌ها را به استهزا بگیریم و به‌جای تسلیم ماتمی شدن با سلاح شادمانی به جنگ سیاهی برویم. دلتنگی نوددتان را چون سرو استوار قامتتان بر ادبیات ایران‌زمین ایرج امی‌نهیم تا جنگلی شود سرشار از شادمانی، عشق به زندگی و فرهنگ این ایران مرز و بوم. سفر به سلامت. سلام ما را به هفت‌هزارسالگان برسانید».

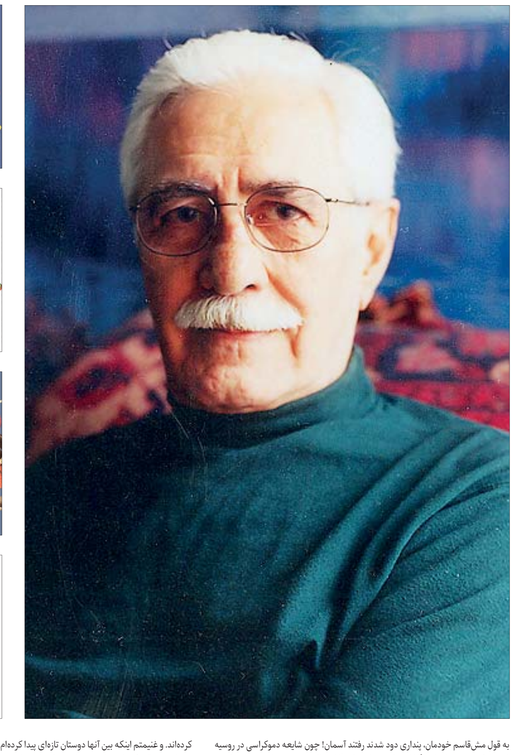

شـرق: مامان پولین می‌گوید هر وقت بیرون می‌روی لباس تمیز بپوش. می‌گوید مردم به اولین چیزی که خرده می‌گیرند پوشاک است می‌شـود باقی را از دید پنهان کرد. مثلا لباس زیر کثیف، با جوراب سـوراخ را. پس فقط پیرهن و شـلوارک را عوض کردم. پاپا روزه نه ملک ما زیر درخت انبه نشسـته و گوشش به صدای ایستگاه رادیو ملی ماست. صدای انقلاب کنگـو که از دیروز بعدازظهر تا بحال جز موسـیقی شـوروی پخش نمی‌کند. بی‌انکه سر بچرخاند و نگاهم کند، دستوراتش را به من صادر می‌کند... یادم می‌اندازد یللی‌تللی نکنم. چون از دیدن ماشین‌های سرمابه‌دارهای سیاه نزدیک میدان استقلال آب از لب‌ولوچه‌ام سرازیر می‌شود. انگار که دیگر همچو فرصتی دست نمی‌دهد. فقط همان‌جا می‌ایستم و بهشـان زل می‌زنم و روزی را تصور می‌کنم که خودم هم یکی از اینها بخرم و شـبها در گاراژی یـا در قفل بگذارمش و سـگ‌های بولداک از آن نگهبانی کننـد...» این آغاز رمان ایران بسـرکی در طول دو سـه روز روایت می‌شـود. او با کتک‌های پدرش مختصر و مفید آشنا می‌شود.**

آن مابانکو از نویسـندگان معاصر آفریقایی است که در سـال ۱۹۶۶ در پوان-نوار جمهوری کنگو متولد شـد. او در برازاویل و پاریس حقوق خوانده و امروز به عنوان استاد ادبیات ف